

(کریمه از فضول)

۱۶

سینه وصل تو جان آبا جانان را
 خورشید در تو ملک جهان را
 مبدل آن ظلمت رفت بخواب
 خورشید تو روشن کرد
 سینه حاکم دست بیدار
 در او خورشید جهان را
 تا کنی کعبه تمت کریمه
 در میان را
 نادانان را از غفلت
 از غمها عاقبت چه نماند
 از آنکه دارد حسن امان
 در غیب و نقصان را

خنده گوئی عشق ویران
 بکنند بنیاد دل را
 باغ سلطان هر چه بود
 بر آن را
 عاقبت صادق ز به نامی
 در روانی بر کشد
 گمراهی مردم معصوم
 در وقت نماند
 گردر گردون فضول
 بوده دائم در نفس
 گشته دون مردم با نفس
 و ایمان را

ماوردی ۱۹۴۷
 آرام